

می‌رساند کسانی از تنگسیر او انتقاد می‌کردند و آن را یک رمان فاقد شکل معین توصیف می‌نمودند، اما چوپک عقیده داشت که تنگسیر واقعیت عربیان و بی‌رحمی است که خودش شاهد آن بوده است. بدین‌سان باید ماجرای تنگسیر را نوهی خاطره جمعی مردم پوشهر دانست. در ابتدای تنگسیر، می‌توان چلوه‌های رمان بخش‌های خشخه اشتاین‌یک را دید. قهرمان آن، خشونت را شیوه ضروری مقابله با ارباب اجتماعی می‌داند. زنان، شخصیت‌هایی‌اند که حضور فیزیکی در این رمان دارند چوپک در تنگسیر آرزوهای نوستالژیک را گنجانده و فرهنگ و زندگی کسانی را جستجو می‌کند که سال‌ها در برابر انگلیسی ایستاده‌اند.

در رمان بدی، امید به پیروزی با توجه به واقعیات خوشبینانه و برای خود نویسنده نیز باورکردنی است و نکته‌ای که پرورش می‌دهد، امید و مقاومت است. او با این بیان، اندیشه خود را در برابر پربشانی‌های زندگی اجتماعی قرار می‌دهد و راه هرچه باقی‌تر زندگی عامه را بازسازی می‌نماید.

آدم‌های عادی شده رمان، ابتذال و خرافات را می‌پذیرند. روشنفکری‌های قهرمان داستان به معارضای بیمارگونه با ناهنجاری‌ها می‌پردازد. در همین جاست که چوپک درگیر یکسوئنگری ناتوراالیستی می‌شود و به جنبه‌های پست وجود آدمی در زشت‌ترین شکل آن می‌پردازد. او می‌خواهد از مقابله نظرگاه‌های مختلف، قضای چندبندی ایستد. ابتدا آسپرگویی‌های زائد، از پیشرفت داستان می‌کاهد. اگرچه نویسنده می‌گوید که شیوه جدید و شگردهای نوینی را به کار گیرد، اما از آنجا که چهارچوب ذهنی و نوع درک و تلقی‌اش از ادبیات، بیشتر در همان سطح نگرش ناتوراالیستی باقی می‌ماند، کوشش‌های ناووری و رو آوردن به شگردهای نوین، ناقص و ناموفق می‌ماند.

نقطه مرکزی گسترش طرح و داستان‌های چوپک، فکر مرگ و اضطراب است. نهایتاً تحلیل روحی افراد مضطرب، بهانه‌ای برای حاشیه‌روی‌های فلسفی-اجتماعی نویسنده می‌شود و کوشش برای توصیف زندگی مطرودان اجتماع، جنبه دیگری از کار وی است. آدم‌های جاهل، بی‌اراده و خوگر به عادت‌های پست بر مبنای جبر محیط و غریز جنسی در آثار چوپک وجود دارند. خدیجه در گورکن‌ها قربانی ستم طبیعی است. نویسنده گزارش ساده از تضاد طبقاتی، تلخ سرنوشته به شیوه غیرمستقیم را شیوه کارش قرار داده است.

در کل داستان‌های چوپک در جهت ارائه تصویری از یک دوره خاص نیز هست و جنبه‌های تاریخی دارد. سرانجام خودش نیز به تاریخ رفتگان دیار باقی پیوست.

آشنای شعر و گذر

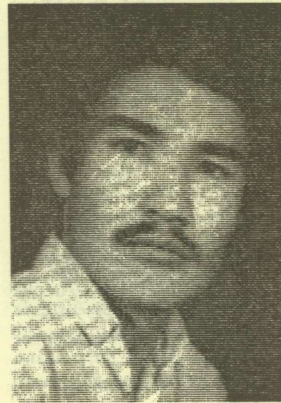
□ فرید خروش

صبح‌ها که از خانه بیرون می‌آیی، اگر بخت همراهت باشد و به سلامت به خانه برگردی، آن وقت می‌توانی با دستان سیمانی و تاول زده‌ات، غرورت را دل آجرها و دیوارها پنهان کنی و بدین ترتیب، کم‌کم از آن درون فروریزی و در خود مجاله شوی و عجیب نخواهد بود که آجری از همین آجرها، به فرقت فرود آید و تو حتی این فرصت را پیدا نکنی که دستانت را از داخل سیمان و گچ در حال سخت‌شدن بیرون بیاوری و آنگاه آنچه در نفس‌های بودن شکننده‌ات را بگشی و دیگر... هیچ! این است حدیثی که امروزه می‌تواند عظمت بلخ و بامیان و غزنین و هرات را به اصفهان و شیراز و همدان... پیوند بزند.

با وجود این، تو ناچانه اندازه می‌توانی تلاش کنی که آینه ذهنت - بدون این‌که از شفافیتش کاسته شود - تبدیل به آهن نشود و نگذاری که غبار آجر و سیمان و گچ، بر روی آن رسوب کند تا بتواند مویه‌های بی‌صدایت را تا دل درزه‌ها برای خفتگی انمکاس دهد که روزگاری دستانتان عظمتی به اندازه تمام معجایب هفتگانه را خلق می‌کرد؟

نه، گویا هیچکس وسعت دره‌هایت را حس نخواهد کرد و تو باید آن قدر با بوجی کازرت این خیابان‌ها و کوچه‌ها را طی کنی و آن قدر بروی و برگردی که سرانجام به خط پایان نزدیک شوی.

اکنون مدت‌هاست که دیگر عجیب نخواهد بود اگر گاهی بشنویم که نویسنده یا شاعری از این مردم بی‌سروسامان بر اثر حادثه‌ای در دستگاه‌های کار ساختمانی و کوره‌های آجرپزی و کارخانه‌ها جان سپرده‌است، چرا که نزدیک به دو دهه است که سرنوشته، ما را به بازی گرفته، دنیا ما را به بازی گرفته، دوست و دشمن ما را به بازی گرفته و سرانجام خودمان هم خودمان را به بازی گرفته‌ایم. این وقت در این روزگاری که فرهنگ و هنر در کشور ما به بی‌ارزش‌ترین مقوله تبدیل شده و شاعر و نویسنده



جملاعت حتی نمی‌تواند لقمه چپ اهل سیاست شود، چه انتظاری غیر از این می‌توان داشت؟ ... و حقیقت این است که ما همیشه عزاداریم. یک روز عزادار پیکره‌های تکه‌تکه‌ای هستیم که با دستان خودمان دریده شده‌اند، روز دیگر حیرت‌زده دیوانه‌شدن استعدادهایی هستیم که در پیچ‌وخم این روزگار غریب، جنون خویش را به نظاره نشسته‌اند. ... و باز هم باخبر شدیم که عزیز دیگری از جمع ما رخت پرست، محمد عیسی علی‌پور که بدون شک از وارثان آینده شعر و داستان این سرزمین بود و اگر می‌ماند، بدون تردید از تصویرگران خوب دردهای این مردم می‌شد.

علی‌پور مانند بسیاری از شاعران و نویسندگان مهاجر، آشنای کار و گذر بود و کوره‌های آجرپزی. با این‌همه، به شعر و داستان هم می‌پرداخت و با این‌که ۲۵ سال بیشتر عمر نداشت، آثار اولیه‌اش که در بعضی از جراید خودی چاپ شده‌است، آینده درخشانی را برایش نوید می‌داد. ولی او این فرصت را نیافت و روز پنجشنبه ۱۳۷۷/۵/۲۲ بر اثر حادثه‌ای ^۱ آند پیشه در محل کارش، به «کاروان رفتگان» پیوست. یادش نامسی ۱۳۷۲ گرامی باد



در آخرین روزهای سال ۱۳۷۶ با جمعی از یاران مجله سفری به داخل کشور داشتیم. این سفر که به قصد تجدید دیدار از وطن و آگاهی از اوضاع و احوال جاری کشور - مخصوصاً اوضاع فرهنگی و ادبی - و ملاقات و گفت‌وگو با دوستان فرهنگی صورت گرفت، مدت دو ماه به طول انجامید. نخستین منزل ما در این سفر، شهر مزارشرف بود، یگانه شهری که تا آن روز مدیته و آبادی در آن، اسم و رسم داشت و چراغ فرهنگ و ادب خاموش نشده بود و بوی سنت و تاریخ افغانستان به مشام می‌رسید. امیدواری ما این بود که در این فرصت به دست آمده، بتوانیم از بازمانده فرهنگ، سنت و تاریخ خود دیداری داشته باشیم و پس از سال‌ها دوری از وطن و تنفس در فضای خارج، حال و هوای وطن بگیریم. بلخ شریف، ارض مقدس مولا علی، زادگاه خداوندگار بلخ، موطن عارفان و سالکان و میوآثار تمدن درخشان دوره‌ای از نمایندگان فرهنگ، ادب و هنر ما بود و به همین دلایل، وسعت انتظارات و کثرت امیدواری ما از سفر به این خطه نا‌به‌جا نبود. اما با کمال تأسف، آنچه که می‌خواستیم، میسر نشد. تنها چیزی که جزماً و قطعاً دستگیرمان شد، این واقعیت بود که در وطن کثرتی ما هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست و هیچ معیاری برای وقوع حوادث و اتفاقات وجود ندارد. به گفته عبدالسمیع حامد؛ «افغانستان کشوری است که همه چیز در هم‌ان و در همه‌جا ممکن است». روزی که ما قدم به میدان هوایی مزارشرف گذاشتیم، ۲۱ حوت بود. اوضاع شهر عادی بود و مردم در آرامش به سر

می‌بردند. فردای آن روز که سومین سالگرد شهادت استاد مزارزی بود، تمام رهبران تنظیم‌های مختلف یا نمایندگان بلندپایه‌شان در مراسمی که به همین مناسبت برگزار شده بود حضور یافتند و هرکدام داغ‌تر از دیگران دم از صلح، برادری و دوستی زدند. اما ناگهان با یک گلوله که به طور اتفاقی از دهان راکت یک نظامی فیر شد، امنیت و آرامش از شهر رخت بر بست و ترس و دلهره‌ای که ناگهان زنان و کودکان را به فریاد آورد، دیگر هرگز گریبان مردم بیچاره و مظلوم این دیار را رها نکرد.

ظهر همان روز، جنگ خونین و پرتلفاتی در حیرتان درگرفت. متعاقب آن، وضعیت شهر مزارشرف، نظامی شد و سحر روز دیگر مردم با صدای نیر سلاح‌های ثقیله از خواب برخاستند. تراژدی جنگ در بین حزب وحدت و جنبش شمال به وقوع پیوسته بود و مردم مزارشرف بیش از هر زمان دیگر در دلهره و وحشت فرو رفتند. آن روز، شهر از صدای گلوله نیاسود و اعتمادی که به همزیستی بود، درهم شکست. پیام این جنگ یک روزه، رشد بنذر کینه و انتقام و از میان رفتن صلح و امنیت و انتظار یک فاجعه بزرگ بود. ضامن سلاح‌ها کشیده شد و مهمات از انبارها، دم دست آمد. شایعه‌ها پروبال گرفت و مردم به سوختن و تپیدن آمدند. کوچ و گریز شیفته گرفت و کسب‌وکار از روتوق افتاد. در چنین اوضاع و احوالی برای ما مسافران صرفاً تجربه دیدن جنگ و احساس آشوب و ناسامانی ماند.

امیدمان به اجرای برنامه‌های فرهنگی پیش‌بینی شده، به‌شدت کاهش یافت. در عین حال آن‌جا افغانستان بود و چنان وضعیتی برای مردم

تا کی دگر به هم رسد این تخته پاره‌ها

□ محمدجواد خاوری

چندان غریب و بدور از انتظار نبود. مردم ناگزیر از زندگی بودند؛ اکنون که زندگیشان محکوم به چنین حالتی بود، چاره‌ای جز قبولش نداشتند. زنان، کودکان، کارمندان، بازاریان، محصلین و کارگران در مشایعت رفت‌وآمد خودروهای غول‌آسای نظامی و سلاح به‌دوشان آماده نیر، به زندگی روزمره خود ادامه می‌دادند. بناه ما هم سعی کردیم تا حدی که شرایط و اوضاع به ما اجازه می‌داد، پیگیر اهداف و برنامه‌های خود باشیم. فرهنگیان و ادب‌دوستان وطن که خیلی زود از حضور ما اطلاع یافتند، کمک و همکاری شایانی در اجرای برنامه‌ها کردند. در طی چهل روزی که ما در مزارشرف بودیم، از تمام شخصیت‌ها و مراکز فرهنگی و ادبی آن سامان دیدار کردیم و همچنان از شاعران، نویسندگان، محققین، مستفکرین، اساتید دانشگاه و هنرمندان. همچنین برنامه‌های متعددی از قبیل شعرخوانی، مصاحبه، میزگرد و محفل ادبی با شرکت ما و همت مراکز فرهنگی آن‌جا برگزار شد.

یکی از برنامه‌های اجرا شده که به علت حضور کلبه شاعران، نویسندگان و فرهنگیان بلخ، حایز اهمیت بود، محفلی ادبی بود که از سوی انجمن آزاد نویسندگان بلخ و به همت ریاست اطلاعات و کلتور آن ولایت به انتخاب دوستان ما برگزار شد. محفل ادبی مذکور، صبح روز شنبه ۷۷/۱/۸ در محل کتابخانه مولانا خال‌محمد خسته دایر و عصر همان روز به طور کامل از صداوسیما بلخ پخش شد. سالن مطالعه کتابخانه که در آن روزها به خاطر شتج اوضاع، مطالعه کنندگانی نداشت، به خاطر محفل مذکور آماده و تزئین شده بود. سالن





می‌باشد که در کتاب او آمده می‌گردد و آن را یک زبان قافه شکل سخن گویند، می‌گویند که چون کلمه الهی که شکر و شکر است و می‌گویند که در حدیث آمده است که هر کس در حدیث خداوند را بخواند...



چندان بزرگ نبود، چیزی در حدود ده در بیست متر. قبل از ما میزها را به شکل دایره‌ای در وسط سالن چیده بودند. در مرکز دایره هم درختچه‌ای با گل‌هایی از پنبه جهت تزئین گذاشته شده بود و دوربین فیلمبرداری‌ای نیز بر سر پایه ایستاده بود. ما که وارد شدیم، از سری جناب ثورریالی رزاقیاری سرپرست ریاست اطلاعات و کلتور و دیگر شخصیت‌های حاضر در محفل استقبال شدیم. زمان اندکی به احوال‌پرسی و تعارفات معمول گذشت و چون ما دیرتر رسیده بودیم، برنامه به‌زودی آغاز شد. اجرای برنامه را دکتر عبدالسمیع حامد، شاعر بلندآوازهٔ مزارشریف به عهده داشت. او معمولاً با دریشی مرتب و یکتایی زده در مجالس رسمی حاضر می‌شود، چنان‌که آن روز آمده بود. او شاعری بسیار خوش ذوق و قریحه با طبعی فوق‌العاده حساس و روان است، به طوری که می‌تواند تحت تأثیر هر حادثه‌ای به‌راحتی شعر بگوید. در طی مدتی که ما در مزارشریف بودیم - و معمولاً هرچند روز یکبار او را می‌دیدیم - او در هر دیدار، انبوهی از شعرهای تازه برای ما داشت. حامد فردی خندور و خوش‌مشرب است و هنری بسیار برای خندانان دارد. طبع لطیفش به او این امکان را داد که در مورد هر حادثه و پدیده‌ای تعبیر نغز و دلنشینی داشته باشد. او همچنین پزشک اطفال است و در آن زمان، رئیس سرمیانشات ملل متحد بود. خودش می‌گفت:

«وقتی پیش شاعران هستم، می‌گویم من داکترم، اما وقتی پیش دکترها هستم، می‌گویم من شاعرم.» حامد با بیان فنی و کلمات مطمئن و مستحکم، اجرای زیبایی را به نمایش گذاشت. برنامه را چنین آغاز کرد:

«در مقدمه، قبل از همه، نیاز به پژوهش خواهی است؛ به‌ویژه از دوستان ما که پس از سالیانی دور در خدمت‌شان هستیم و به نیش یادها و فریادهایشان می‌نشینیم. پژوهش می‌خواهیم از اهمالی که در آغاز محفل افتاد. این هم ناشی از نوعی تشمت است که در تمامی عرصه‌های زندگی ماست و تقریباً یک فرهنگ شده. در هر صورت، بخیر هستیم که در جمع دوستان اهل دل قرار داریم و به‌ویژه میزبان اقطاب و اوتاد شعر مهاجرت خود که بدون شک بالنده‌ترین و ژرف‌ترین بخش از ادبیات معاصر ما و آبروی شعر و شعور ماست. البته محفل از سوی انجمن آزاد نویسندگان بلخ و همکاری بنیاده و بنیادهای جبهه فرهنگی موجود در گهوارهٔ خداوندگار بلخ برگزار گردید و ما به نمایندگی از شعرا و نویسندگان بلخ در خدمت شعری بسیار عزیز و ارزشمند خود، جناب سید فضل‌الله مظفری، جناب سید فضل‌الله قدسی، محمدشرف سعیدی، سیدرضا محمدی، محمدشیر رحیمی و نویسندهٔ دردمند جناب محمدجواد خاوری که به تازگی تشریف آورده‌اند و یاد یار و دیار کرده‌اند، قرار داریم.»

مظفری ابتدا تشکر و قدردانی از برگزارکنندگان محفل و کلیه شاعران حاضر محفل نمود و سپس به تشریح اوضاع شعر و ادبیات مقاومت در دیار مهاجرت پرداخت، در حالی که این بیت از مولانا به‌دلیل مطلع سخنانش بود:

فرصت غنیمت است به هم چون رسیده‌ایم تا کی دگر به هم رسد این تخته پارها
یکی از دستاوردهای بسیار مغتنمی که مهاجرین ما در کشورهای خارج و به‌خصوص جمهوری اسلامی ایران به آن رسیدند و آن را می‌توان در مقابل همهٔ فشارها و سختی‌های مهاجرت برجسته کرده، رشد فرهنگی، خصوصاً ادبی، در میان نسل جوان مهاجر است، مهاجرینی که از نقاط مختلف افغانستان به کشورهای مختلف دنیا مهاجرت کردند. جمهوری اسلامی ایران که تعداد بسیار زیادی از هموطنان ما را در خود جای داده است، بالنسبه به کشورهای دیگر بستر آماده و درخوری برای بهره‌وری فرهنگی برای ما بود. زیرا ما و ایرانیان در کیش و فرهنگ و زبان مشترک هستیم و این اشتراک، فرصت و زمینهٔ خوبی برای افزایش اندوخته‌های فکری و فرهنگی هموطنان مهاجر ماست. چون بحث ما بر سر ادبیات است، من به جنبه‌های دیگر اشاره نمی‌کنم. از همان سال‌های نخستین مهاجرت، در قسمت ادبیات و هنر یک جرقه زده شد. در سال‌های ۶۳-۶۵ روزنامه‌های ایران این همکاری را کردند که

بعضی از شعرهای شاعران جوان ما را چاپ کنند و زمینهٔ شهرت و تشویق و ترغیب آن‌ها را فراهم نمایند و این باعث روی‌آوری جوانان بسیار به سمت شعر شد. اینک ما در حوزهٔ شعر، شاعران بسیار خوب و برجسته‌ای داریم و این حرکت رو به تکامل است. در ساحهٔ داستان هم همین‌طور. داستان‌نویسی اگر چه دیر، ولی خیلی محکم و پایدار آغاز شده است که آثار منتشره را شاید دیده باشید. بعد سوم، حفظ و حراست از فرهنگ بومی است که کارهایی در این زمینه انجام شده است. همچنین در بخش جمع‌آوری خاطرات مردم ما نیز کارهای شایسته‌ای صورت گرفته است. رشد مطبوعات و مجلات هم بخش جداگانه‌ای است که در ایران با توجه به شرایط و امکانات موجود، قابل توجه است. نکته‌ای که دربارهٔ مطبوعات باید عرض کنم، این است که در این عرصه ما از آغاز تا کنون با یک مشکل مواجه هستیم و آن این است که مطبوعات ما در ایران، از سوی احزاب و سازمان‌ها اداره می‌شود، آن هم طبق مصالح و دید و دریافت‌های سیاسی خودشان، چه در زمینهٔ شعر و چه در زمینه‌های دیگر. این جلو حرکت آزاد فرهنگی را سد کرده است. هنوز جای نشریهٔ آزاد و مستقلی که بتواند حرف دل جوانانی را که آن‌جا به میدان آمده‌اند و در قالب تنگ سیاست‌ها نمی‌گنجند بزند، خالی است. طوری که معلوم می‌شود، در

داخل هم این زمینه پیش نیامده است. بایسته است که با توجه به رفت‌آمدها و نشست‌هایی که این روزها میسر شده است، زمینه‌ای آماده شود که فرهنگیان این‌جا، همکاری و رابطهٔ بیشتری با فرهنگیان آن طرف داشته باشند تا به سمت استقلال فرهنگی پیش برویم. ما مدت بیست سال تجربه کرده‌ایم که این گره کور و این قفل بسته با کلید نظام‌گیری و سیاست باز نمی‌شود. اگر این قفل باز شدنی باشد، یقیناً با کلید فرهنگ باز خواهد شد و آن فرهنگ هم باید فرهنگی باشد که در آن مصالح کلی مردم ما در نظر گرفته شده باشد. زمانی باشد برای بیان افکار فرهنگی ما.

عدم ارتباط هم خود معضل دیگری است که ما داشته‌ایم و این، روی شعر و ادبیات ما هم تأثیر داشته است. ما در مدتی که در ایران بوده‌ایم، با جراید، مطبوعات و کتاب‌هایی که در داخل منتشر می‌شده ارتباط نداشته‌ایم. این یک بریدگی فرهنگی است که شاعران و نویسندگان ما - خصوصاً داستان‌نویسان ما - از آن رنج می‌برند. بحث‌هایی در این زمینه در مطبوعات مهاجرت آغاز شده، مثلاً این‌که چرا ما در زبان و سوزده داستان مشکل داریم. سوزده‌های داستان‌های ما در آن‌جا اغلب ذهنی، شخصی و محدود است. انشالله که زمینه‌ای فراهم آید و ارتباط با دوستان داخل برقرار شود و ما بتوانیم با وصل جریان فرهنگی بیرون و





داخل، یک خط جدید را آغاز کنیم. آن خط مطمئناً برای ما و ملت ما راهگشا تر خواهد بود.

آنگاه مظفری مثنوی نسبتاً بلند «مادر سلام» را خواند.

«مادر، سلام! ما همگی ناخلف شدیم در قحط سال عاطفه‌ها مان تلف شدیم پس از مظفری، فرصت خوانش شعر در اختیار سیدفضل‌الله قدسی قرار گرفت، شاعر مهاجری که مدتی بود در وطن به سر می‌برد و دیگر خود را وطنی می‌دانست و تنها شاعری بود که یک‌لقاباً بنره، بل به شهر خود و شهریار خود بود. دیدبه و کسب‌های داشت و موتر و راننده‌ای و ما یک‌لقابیان چندین بار افتخار سوار شدن به موتر ایشان و بهره‌مندی از کرامات دیگرشان را یافتیم. جناب قدسی غزلی قرائت فرمود که به قول خودش برای بهار گفته بود که اینک چندان رنگ بهاری نداشت.

شد قسمت من به‌بلایا محک‌زده ایمان پاره‌پاره بهار یک‌زده

سپس از آقای محمدشرف سعیدی و به گفته مجری محترم «حجمی از سرود و ترنم، شاعری آشنا با ظرفیت‌ها و طرافت‌ها» دعوت شد که شعر بخواند. سعیدی که همیشه مسلح به سلاح طنز و مزاح است، به عتران شکسته‌نفسی در پاسخ تعریفی که مجری از او کرده بود، چنین گفت: «حرف‌هایی که دکتر صاحب گفتند، مربوط به استعداد شاعری‌شان می‌شد تا مربوط به من. کسی دروغ که البته عادت شاعر است»

واسوخته و دود شده، گم شده مردم در آتش دستان که هیزم شده مردم؟

چهارمین شاعری که دعوت به شعرخوانی شد، «سپهدار جوان قلمرو قلم ما» سیدرضا محمدی بود. محمدی با غزلیات پرشورش شگفتی و شرر بر محفل ارزانی کرد.

آخرین شاعر مهمان و مهاجر که خود «چراغ خفاه مولانا بوده» و برای بلخیان آشنا، محمد بشیر رحیمی بود. این صدای سرشار از صداقت و صمیمیت، با دو غزل میزبانان را مهمان کرد.

آخرین نفر مهمان که شاعر نبود ولی در جمع شعرا حضور داشت نگارنده این ستور بود که در زمینه داستان‌نویسی مهاجرت و مقایسه آن با داستان‌نویسی در داخل سخنانی ایراد کرد که خلاصه‌ای از آن را می‌خوانید:

«... چنانکه می‌دانید، داستان در محفل

ادب و هنر ما نسبت به جلوه‌های دیگر متأسفانه حضوری ضعیف و ناتوان داشته است. علت‌های زیادی در این مورد وجود دارد. از جمله این‌که داستان با شکل و فرم جدید، پدیدای بیرونی است که در این اواخر بر سر گلیم فرهنگ و ادبیات ما نشسته و هنوز به رشد و بالندگی لازم نرسیده است. عموم مردم و حتی قشر فرهنگی ما، چنانکه باید و شاید با داستان آشنایی ندارند آن‌چنان که مثلاً با شعر دارند. به همین خاطر داستان توانست به زودی توجه فرهنگیان مهاجر را به خود جلب کرده و خود را به عنوان یک ضرورت بر آنان تحمیل کند. این بود که ما ابتدا به سوی شعر رفتیم که خوب می‌شناختیمش و بعد، کم‌کم به سراغ داستان، نمایشنامه و فیلمنامه. داستان‌های اولیه که مشق و سبق بوده، داستان مقاومت بود. این مرحله از داستان‌نویسی با آنکه آغاز راه بود، از توفیق بالایی برخوردار بود. داستان‌نویسان حداقل در سوژه مشکل نداشتند. داستان‌شان مقاومت بود و وضعیت جهاد و مقاومت هم برایشان روشن. داستان‌های خوب و درخور توجهی نوشتند. اما رفته‌رفته با تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور و دوری نویسندگان ما از وطن، مشکلات داستان‌نویسی ما بیشتر شد. سوژه‌ها غریب و ضعیف شد؛ واقعیت‌مانندی کمتر شد و داستان با حال و هوا و فضای خود فاصله بیشتری گرفت. با به‌میدان آمدن نویسندگان جوان، این مشکل محسوس‌تر و عمیق‌تر شد. شاید در مقایسه با بین داستان‌نویسان داخل و خارج بتوان چنین گفت که نویسندگان خارج، از نگاه تکنیک و فرم مشکل خاصی ندارند، اما از نظر محتوا و سوژه و طرح و نیز زبان، پایشان می‌لنگد. اما نویسندگان داخل از نظر سوژه و محتوا مشکلی ندارند، چون در تماس مستقیم با واقعیت‌های رلی ممکن است در تکنیک ضعیف باشند. در هر صورت نویسندگان مهاجر تجربه‌های قابل توجهی کسب کرده‌اند که برای داستان‌نویسی افغانستان غنیمت بزرگی است و امید می‌رود که با انتقال این تجربه‌ها، تحولی در داستان‌نویسی افغانستان به وجود بیاید»

یکی از چهره‌های برجسته‌ای که در محفل حضور داشت، جناب محمدحسین جعفریان شاعر ایرانی و مسؤول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مزارشرف بود. پوشیده نیست که ایشان زحمات‌های فراوانی در راه شناساندن ادبیات افغانستان در ایران و انعکاس آن در

قالب کتاب و مجله متحمل شده‌اند. به قول مجری برنامه: گاهی که از فضای در حال رشد در داخل افغانستان و از فضای بارور در خارج افغانستان - البته مربوط به شعر و مجموع ادبیات - حرف می‌زنیم، انکار نام محمدحسین جعفریان اگر گناه نباشد، کم‌ازکم آشنایی است پوزش ناپذیر. با وجودی که مجری محترم تقاضای فراوانی از ایشان برای خوانش شعر کردند، اما ایشان به خاطر همراه نداشتن شعر، به تشکر و عذرخواهی بسنده کردند.

بعد از آن، شعرای بلخ شروع به خوانش شعر کردند. اولین شاعر میزبانی که شعر خواند، محترم عقیف باختری بود. مجری محترم در معرفی او چنین گفت: «شاعر سنگ و ستاره، یک روح سیال و سرگردان در کوچه باغهای شعر. شاعری که شعرهای بسیار موقه، هم در گستره غزل‌پردازی داشته هم در زمینه شعر آزاد» عقیف باختری دو غزل پیشکش کرد:

نام آوران میدان پا در رکاب کردند توفنده بر سمند توفان شتاب کردند

اسببان سرخ سرکش، خورشیدشان به ترکش از کوچ‌های آتش آهنگ آب کردند اول سبیط شب را با تاخت طی نمودند و آن‌گاه قصد رفتن تا آفتاب کردند شاعر بعدی جناب یحیی جواهری بود که غزلی خواند که به قول خودش با عجله سروده بود:

تورفته بودی و ما داغ و درد را دیدیم بهارهای خزانی و سرخ را دیدیم کسی نگفت در این گیر و دار، حق با کیست فقط هیاهوی جنگ و نبرد را دیدیم جنازه‌ها به زمین مانده، داغ‌ها بر دوش بسی تقابل نامر و مرد را دیدیم استاد سید حسین آمده که به گفته مجری:

«از ریشه‌های اصیل شعر معاصر ما در ولایت بلخ هستند» شاعر بعدی بود که خیرمقدمی به مهمانان گفت و بعد از شکایت از روزگار، قصیده‌ای که بیست‌وپنج سال پیش در وصف بهار سروده بود، قرائت کرد. البته به گفته خردش: «نه این بهارها، بلکه بهارهای خیالی‌انگیزی که اینک نیستند»

در باغ، بهار آمد و بزم ذکر آراست بر برگ گل و لاله ز شبنم گهر آراست از بوی ریاحین همه مستند که خورشید بر تارک طاووس چمن، تاج سر آراست دل از همه خوابانده نظر دوخت

تا چشم و رخ خوب تو را در نظر آراست شاعر بعدی، استاد یونس طغیان ساکایی بود، به گفته مجری خوش‌سخن؛ «نورد آرموده هفت‌خوان شعر و پژوهش ما». طغیان، استاد دانشگاه - بلخ و محقق در زمینه شاهنامه فردوسی و صاحب آثار فراوانی در مطبوعات کشور است. او رسالاتی در رشته پژوهشی خود تدوین کرده که متأسفانه توفیق چاپ نیافته است. استاد طغیان ابتدا به عنوان شکسته‌نفسی گفت: «در شعر و شاعری خداوند نندان توفیق نصیب ما نکرد، من هر وقت شعری می‌سرایم و شعرهای دوستان دیگر را می‌نگرم، دلم می‌شود شعر خود را بپاره کنم.» او سپس مثنوی‌ای قرائت کرد.

صالح محمد خلیق که مجری از او به عنوان «ملک‌الشعرا رسمی ماه یاد کرد و اخیراً ماهنامه «ام‌البلا» را نشر می‌کرد، شاعر بعدی بود. او غزلی خواند برای قربانیان قلعه جنگل، قزل آباد و روستاهای اطراف بلخ در حین محاصره شهر مزارشرف توسط طالبان:

آتش زنده آتک بر برگ و بار جنگل تاراج گشت، ای رای! امشب بهار جنگل فرج تیر به‌دستان کشتار عام کردند مردند ایستاده اهل دیار جنگل در سوگ سروساران بر خاک و خون نشستند

آلاله و پرستو، خویش و تبار جنگل شاعر بعدی، صادق عصیان بود، جوانی محبوب و موقر که اخیراً سمت استادی دانشگاه را نیز احراز کرده بود. او با تقدیم یک غزل که از تکراری بودن آن بیم داشت، حاضرین را مستفیض کرد:

چه‌سان این لحظه‌های سرد را باید تحمل کرد؟ نمی‌دانم چقدر این درد را باید تحمل کرد؟ رسیدن تا حضور روشن خورشید آسان نیست

که زخم دشته شیبگرد را باید تحمل کرد سید اکرم کمال، شاعر بعدی بود که با شعر آزادش برنامه را ادامه داد:

خدای را مددی! ای سروش! ای ندس که طفل یک شبه آزریر مرگ می‌شود بیینی حدود مرا ای سروش، ای ندس! خدای را مددی، که این فضای زرد من است نضای زرد را باور کن

برای کشتی گرداب فکر لنگر کن پس از آن، از شاعر جوان فیروز خاور خواسته شد که شعرش را بخواند. او هم شعری خواند که به مسافران تقدیم شده بود.

مسافر، از نظر فرسنگ‌ها گم شد دلم در از‌دحام سنگ‌ها گم شد نکویی را اگر از آب‌ها جویدید صداقت باز در تیرنگ‌ها گم شد

یکی از کسانی که آن روز انصافاً زحمت زیادی کشید و بسیار اذیت شد، عبدالوهاب مجیر بود. شاعر کوتاه قد بلند همت و به تعبیر گرداننده معظم، «فواره‌ای از تلاطم شور و ترنم شعور» او که به خاطر قد خود بسیار خام‌سن‌تر از آنچه که هست دیده می‌شود، انتظار خدمت

و زحمت فراوان را بر دیگران برمی‌انگیزاند. مجیر آن روز با آن یکی از شعرا بود و دعوت شده، دمی ننشست و از ابتدا تا انتهای برنامه وظیفه نقل و انتقال تریبون را از پیش شاعری به شاعر بعدی و نیز نقل و انتقال ضبط ما مهمانان را به همان کیفیت به عهده داشت. مجیر فردی درست‌دانشتنی، شاعری خوش‌ذوق دارای طبعی لطیف و بسیار بذله‌گوست. او همچنین به موسیقی علاقه دارد و در محفل دوستان، هارمونی می‌نوازد و می‌خواند و به راستی محفلی که مجیر در آن باشد، شور و نشاط از لوازم آن است. غرض این‌که مجیر پس از آن همه زحمت و تلاش، تریبون را پیش خود گذاشت و غزل زیبایی را قرائت کرد:

شب و دلهره است آنچه که مرا نموده شاعر به جز این، چه بود آب و چرا نموده شاعر در این بخش از برنامه، از نویسنده و محقق برجسته، جناب محمد اسماعیل، مشهور به اکبر، تقاضا شد که صحبت کنند. جناب ایشان به حق از متفکرین ما هستند اطلاعات و آگاهی این مرد بزرگ و کم‌ادعا در زمینه‌های مختلف اعم از تاریخ، ادبیات، فلسفه و عرفان بی‌حد و مرز به نظر می‌آید. نضل، کمال، صمیمیت و سادگی ایشان هر ملاقات‌کننده‌ای را در قدم اول تحت تأثیر قرار می‌دهد. ایشان در صحبت گویا به بیان احساسات خود از شنیدن اشعار شاعران پراختند:

«دور بودن از وطن، الزاماً به مفهوم دور بودن از رنج‌ها و دردهای مردم و جامعه نیست. امروز صدای درد دوستان اگرچه یک بار مرا گریه داد، ولی در عین زمان احساس شخودی مسرت می‌کنم که در هر گوشه و کناری صدایی، فریادی و ناله‌ای علیه وضع موجود

هست و اگر هیچ نوشته و کتابی هم باقی نماند، فقط محفل امروز ما می‌تواند برگ کافی و کامل بر بیان همین مرحله از زندگی ما باشد»

آخرین اثری که در قسمت شعرخوانی شعر خواند، جناب داوود غزنوی بود:

شبهای سرد مانده و چشمان خسته‌ام یک کوه درد مانده و پای شکسته‌ام از هفت روز عمر در این هفت‌خوان غم گاه نبرد مانده و دستان بسته‌ام دردآور است و سخت لگدمال می‌شوم تا دیده‌ام که اندکی از خاک رُستام در پایان، گرداننده برنامه ضمن تشکر از مهمانان و میزبانان، محفل را با این سخنان نپایش‌گونه پایان داد:

«به درگاه خداوند علیم و علم و لوح و قلم نیاز می‌بریم که درپچه‌های تردید، بسته و دروازه‌های طلایی تردّد گشوده شوند و ما بتوانیم واقعاً پاره‌های آواره فرهنگ خود را دوباره پیوند دهیم و یک آینده آفتابی و آبی را برای سرزمین خود و برای قلم و اندیشه و هنر خود آرزو کنیم. در این‌جا رسم است که در آخر محفل دعایی خوانده می‌شود. من به عنوان دعائیه یک غزل می‌خوانم:

ای کاروان تازه سفر! یک دعای خیر در امتداد خط خطر، یک دعای خیر باید شکست سدّ طلسم کسوف را در مرز آفتاب‌گذر، یک دعای خیر

پس از پایان محفل، در ضمن حویلی کتابخانه، چند قطعه عکس دسته‌جمعی به عنوان یادگاری گرفتیم و همگی در ضیافت ناهاری که از سوی توریالی رزاقیاز سرپرست اطلاعات و کلتور ترتیب داده شده بود، شرکت ورزیدیم. در ضمن صرف غذا، گفتگوهای خصوصی و غیررسمی انجام شد که لطف و بهره خاصی داشت. در پایان ضیافت، پس از تعارفات ویژه‌ای که آقای رزاقیاز به عنوان میزبان نمودند، چند شماره از نشریه «بیدار»، نشریه ریاست اطلاعات و کلتور به رسم هدیه به ما اهدا شد و ما نیز یکی دو شماره از مجله صحبت گویا که به بیان احساسات خود از شنیدن اشعار شاعران پراختند:

«دور بودن از وطن، الزاماً به مفهوم دور بودن از رنج‌ها و دردهای مردم و جامعه نیست. امروز صدای درد دوستان اگرچه یک بار مرا گریه داد، ولی در عین زمان احساس شخودی مسرت می‌کنم که در هر گوشه و کناری صدایی، فریادی و ناله‌ای علیه وضع موجود

«دور بودن از وطن، الزاماً به مفهوم دور بودن از رنج‌ها و دردهای مردم و جامعه نیست. امروز صدای درد دوستان اگرچه یک بار مرا گریه داد، ولی در عین زمان احساس شخودی مسرت می‌کنم که در هر گوشه و کناری صدایی، فریادی و ناله‌ای علیه وضع موجود

صدایی، فریادی و ناله‌ای علیه وضع موجود





لحظه شیرین باهم بودن

محمدعلی عباسی افغان

متأسفانه دو دهه جنگ داخلی کشور عزیز ما افغانستان، تمام داشته‌ها و ثروت‌های مادی و معنوی آن را بر باد داده است. همچنان که بز بنیادهای اقتصادی ضربه وارد آمده، عرصه فرهنگ و ادب نیز از گزند حوادث بی‌بهره نمانده است. اما با هم از بین نسل بعد از انقلاب، جوان‌هایی قد برافراشته‌اند که می‌توان به آیندهٔ ایشان امیدوار بود و دلخوش به بالندگی‌شان. پرویز آرزو یکی از این شاعران جوان و باتأیبه‌ماست که چند صباحی را در ایران زیست و در این اواخر، به شهر مسکو هجرت نمود. حضور او در آن‌جا با استقبال گرم و صمیمانه قشر فرهنگ‌دوست مهاجر ما توأم شد و به همین بهانه و به مناسبت بنیستین سالگرد تولد آرزو، محفلی برپا داشتند در روز ۱۴ سنبله ۱۳۷۷، مطابق پنجم سپتمبر ۱۹۹۸ میلادی در هتل آریانای شهر مسکو.

مخفل با تلاوت قرآن عظیم‌الشان افتتاح گردید و سپس اجراکننده برنامه پشت میکروفون قرار گرفت. او مناسبت برگزاری محفلی را بیان داشت و افزود که «دردهای پرویز آرزو که ایزدش به آرزو برساند، درد میهن شکنسته غرور ماست و مردم شکسته دل ما» او سپس با خواندن مقدمه کتاب آوار آیینته - مجموعه شعر پرویز آرزو - از شاعر جوان تقاضا کرد تا قسمت اول قرات شعرهای خود را آغاز کند. آن‌گاه پرویز بر روی صحنه آمد و با تشکر و قدردانی از یاران محفل و عرض سلام و ادب این چنین آغاز نمود:

ستاره دست دلم گیر و پایه‌هایم بر
به وسعتی که در آن‌جا نه با بود و نه سر
نسیم عنق ز محراب آرزو برخاست
بین بر نام خدا حلقه می‌زند بر در...

بخش اول اشعار آرزو که ملو از انلوه و کدورت است، پایان می‌یابد. باید گفت این تنها آرزو نیست که این گونه شعر می‌سراید، بلکه مشخصهٔ بارز اغلب شعرهای شاعران جوان ما که در هجرت رشد کرده‌اند، این چنین سرد و مانم‌گرفته سرودن است. بعد از پایان گرفتن این بخش از برنامه، مجری زندگی‌نامه نسبتاً کوتاه پرویز آرزو را برای حضار می‌خواند و سپس از آقای غلام‌سخنی غیرت دعوت می‌کند تا به ایراد سخن بپردازد. بعد از ایشان، آقای آصف پیران استاد سابق دانشکده ادبیات کابل پیراسون شعرهای پرویز، به زبان پشتو صحبت می‌کند. بعد از ایشان، قسمت دوم اجرای برنامه پرویز آرزو آغاز می‌شود و آرزو با شعر «ماه در آینه تا هرگز» شروع می‌کند:

شب است - تنهایی - ساریان می‌خواند:
آهسته برو، ماه تابان! آهسته برو
تاریک است، کسی صدایم نمی‌کنند...

او چنین ادامه می‌دهد:
هیاهوی غربی بود، دو گلبرگ رخسارت
چهلیندلمی داشت چشمان گنهارت...
و این چنین شعرهایش را به پایان می‌برد:
و من، غریب و ساکت و تنها - روان به
کوچه شعری نگفته - می‌رقتم.

مجری از جناب آقای فاروق فردا دعوت می‌کند تا ترجمه شعر «سحر» آرزو را به زبان پشتو که کار خودشان بوده به سمع حضار برساند. این که کاری است جالب و درخور توجه و یادآور این که در وادی فرهنگ و ادب، جایی برای دوگانگی و چندگانگی وجود ندارد. پشتو و فارسی مکمل همدیگرند و جا دارد در مطبوعاتی که در ایران به نشر می‌رسد هم بخشی از صفحات نشریه به این زبان اختصاص



داده شود تا ادامه‌دهندهٔ تکامل و یکنواختی فرهنگ ما باشد.
بعد از آن، آقای محمد عالم دانشور به تحلیل و بررسی شعر «سحر» پرویز آرزو می‌پردازد و بعد از صحبت‌های ایشان، نوبت به سومین و آخرین بخش اجرای برنامه توسط شاعر می‌رسد. این بخش که به رباعیات اختصاص دارد، با احساس تر اجرا می‌شود و به تشکر فرورفتن حضار، خود نمایانگر این حقیقت است. رباعی‌ها چنین شروع می‌شود:

خرم‌طلبتند و هم خدا می‌خوانند
هم رزق شه و نان گدا می‌خوانند
القضه شیبانان شما، ای مردم!
یک تاج به سر، یکی به پا می‌خوانند
و با این رباعی، بخش آخر نیز به پایان می‌رسد.
به رؤیای جوانی هدیه دادی
نویدی آسمانی هدیه دادی
مرا با عاشقی همسایه کردی
برایم مهربانی هدیه دادی

در انتهای برنامه نوبت به خواندن پیام‌هایی آند پیشه تریک می‌رسد که از سوی این آقایان داده شده است: حسین بهروز، دکتر فیض ساویز (مسئول نشریه هندوکش)، اسکندر ختلاتی (شاعر و روزنامه‌نگار تاجیکی)، ممتاز حرمان مدیر مسئول مجله ادبی لمر، عبدالعزیز روستا (شاعر)، فرزاد فردا (شاعر و مدیرمسئول جریده نوبت)، (شاعر)، لطیف پوهاند، محمد طاهر کانه، کارنوال (شاعر) و فرید ارونند (شاعر جوان). آخرین بخش مخفل نیز که اجرای برنامه توسط کنسرت «اوا» است، با استقبال حضار روبه‌رو می‌شود.

صدایی از سکوت

موسیقی افغانستان در سالی که گذشت

□ بصیر احمد حسین‌زاده

از آن‌جایی که کشور ما در طول بیست‌سال گذشته درگیر جنگ‌های خونین بوده و مردم از هوای خشونت نفس می‌کنند، هر چیزی که جامعه و مردم ما را از این گیرودار برهاند، غنیمی بس بزرگ است.

در یک سال اخیر، رویدادهای مهمی در عرصهٔ موسیقی در سطح جهانی رخ داد که برای موسیقی ما اهمیت زیادی دارد. هرچند در طول بیست سال اخیر، صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکرهٔ موسیقی اصیل ما وارد شده، ولی هنوز هم حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد. آنچه در زیر می‌خوانید، رویدادهایی است که در طول سال در رابطه با موسیقی افغانستان شاهد بوده‌ایم.

تدویر اولین کنفرانس بین‌المللی موسیقی:

اولین کنفرانس بین‌المللی «موزیک و سانسور» با حضور متخصصین، آهنگسازان و هنرمندان سرشناس موسیقی بیش از یکصدویست کشور جهان، در روز بیست و نهم سال جاری در کوپنهاگن دانمارک به دعوت مرکز حقوق بشر و با سخنان وزیر فرهنگ دانمارک گشایش یافت. در طی سه روز کار این کنفرانس، موضوعات مختلفی پیرامون هنر موسیقی از دیدگاه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفت. از آن‌جایی که کنفرانس مذکور بیشتر روی موضوعات فرهنگ، هنر، موسیقی، سانسور، و... متمرکز بود، موضوع موسیقی در افغانستان - منخبث تنها کشوری که موسیقی در آن به طور کل ممنوع است - در رأس موضوعات این کنفرانس قرار داشت که هنرمندان کشورهای مختلف جهان، سخنانی در این رابطه بیان کردند. از کشور افغانستان، آقای سعید نعیم مجروح رئیس مرکز اطلاعاتی افغان و مدیرمسئول مجله افغانستان پیرامون تاریخ موسیقی در افغانستان و وضعیت گذشته

و حال موسیقی در آن سرزمین به تفصیل سخن گفت. وی با اشاره به گذشتهٔ موسیقی افغانستان گفت: «تاریخ موسیقی افغانستان ریشه‌هایی عمیق دارد که از تمدن آریانا در بلخ سرچشمه می‌گیرد، تمدنی که قرن‌ها قبل از میلاد مسیح از سردهای مذهبی (ریگویدا) آب می‌خورد. بعد از تایش نور اسلام، در افغانستان... موسیقی با مذهب آمیخت.» وی یکی از این پیوندها خوردن‌ها را طریقهٔ صوفیانه مولویه نام برد که ۸۰۰ سال قبل توسط مولانا جلال‌الدین بلخی اساس گذاشته شده است. و افزود: «مولانا در اشعار خویش از رباب، یکی از قدیمی‌ترین آلات موسیقی افغانستان، نام برده است. وی در قسمتی دیگر از سخنان خود پیرامون چگونگی ورود موسیقی افغانستان به هند و موسیقی‌ای که در حال حاضر در شبه قارهٔ هند به نام موسیقی قوالی معروف گردیده گفت: «طریقه چشتیه که توسط خواجه معین‌الدین چشتی بنیاد گذاشته شد، نوعی موسیقی را رایج کرد که به مرور زمان در نیم‌قارهٔ هند به موسیقی قوالی منتهی گردید. این مکتب موسیقی صوفیه که طی آن ذکر و یاد خدا با رتم‌های موسیقی و آواز صورت می‌پذیرد، توسط شاهان مغول و افغان از جمله خلجی‌ها، لودی‌ها و سوری‌ها به نیم قارهٔ هند معرفی گردید. آقای مجروح در مورد موسیقی کلاسیک افغانستان گفت: «موسیقی کلاسیک توسط امیر خسرو بلخی به معراج خودش رسید. امیر خسرو کسی است که اینساجدگر «سنیتار» و «طنبله» امروزی در هندوستان تلقی می‌شود و ابتداءکنندهٔ انواع راگ‌ها و تال‌های جاودانه است.»

وی با تجلیل از هنرمندان موسیقی کلاسیک معاصر افغانستان، یعنی شخصیت‌هایی چون استاد قاسم، استاد غلام‌حسین، استاد سراهنگ، استاد تنو، استاد نسبی گل، استاد محمد عمر و استاد میرک

خدمات آن‌ها را در راه احیای موسیقی کلاسیک بسیار ارزنده دانست و از هنرمندان موسیقی پاپ که زحمات زیادی برای جامعه کشیده‌اند، تقدیر کرد. وی در مورد بیست سال گذشتهٔ موسیقی در افغانستان و این که در این سال‌ها چه صدمات جبران‌ناپذیری بر موسیقی وارد شده است، به تفصیل سخن گفت.

در پایان این کنفرانس، به پرسش‌های حاضران در محفل پاسخ گفته شد.

برگزاری کنسرت پژوهشی موسیقی در تهران

چهارمین کنسرت پژوهشی موسیقی «قنوس» که اختصاص به جایگاه ساز رباب در افغانستان داشت، در ماه جدی سال جاری در تالار اندیشهٔ حوزه هنری تهران برگزار شد. در این برنامه که با استقبال زیاد هنرمندان مواجه شد، به تفصیل در مورد جایگاه ساز رباب در افغانستان و انواع رباب‌های موجود بحث و بررسی انجام گرفت.

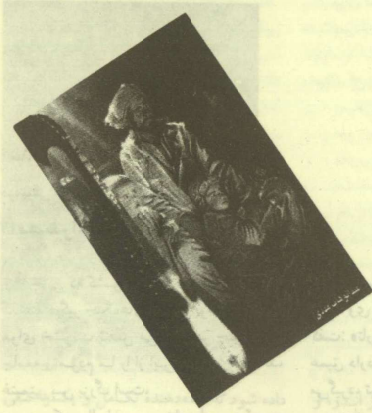
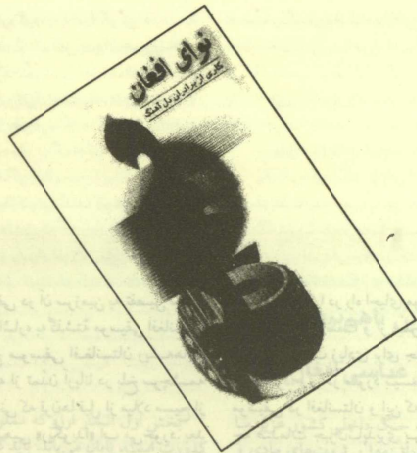
در این برنامه، موسیقی‌شناسان بنام آقای جنان بیلی استاد دانشگاه لندن و آقای محمدرضا، درویشی محقق و موسیقی‌دان و آهنگساز ایرانی دربارهٔ پیدایش و جایگاه ساز رباب در موسیقی هرات افغانستان و سیستان و بلوچستان به تفصیل سخنانی بیان کردند.

در قسمت اجرای کنسرت، استاد رحیم خوشنواز نوازندهٔ نام‌آشای افغانستان، قطعاتی از موسیقی هرات و خراسان بزرگ را اجرا کرد که با استقبال حاضران در تالار مواجه شد.

کنسرت موسیقی در حاشیه همایش ادبی

در ماه قوس سال جاری، تالار آملی تئاتر سازمان تبلیغات اسلامی خراسان شاهد برپایی کنسرت موسیقی هنرمندان مهاجر افغانستانی بود. این کنسرت موسیقی که در حاشیهٔ همایش





ادبی از طرف فرهنگیان سراسر استان خراسان و شاعران و نویسندگان و فرهنگیان مهاجر افغانستان برپا شده بود، به مدت ۳ روز ادامه داشت. در این کنسرت‌ها استاد رحیم خوشنواز نوازندهٔ رباب، آقای جلیل احمد دل‌آهنگ نوازندهٔ هارمونی و آوازخوان و سمیع دل‌آهنگ نوازندهٔ طبله به اجرای برنامه پرداختند. این برنامه مورد علاقهٔ خاص ایرانیان حاضر در تالار قرار گرفت به طوری که در دو روز آخر، تمام تالار مملو از جمعیت مشتاق بود که برای شنیدن موسیقی افغانی جمع شده بودند.

کنسرت موسیقی در تالار تربیت مشهد

در طول سال گذشته در ایام مختلف برنامه‌های متنوع موسیقی در تالار تربیت مشهد به اجرا درآمد. در این برنامه‌ها که بیشتر به دعوت گروه هنرمندان برپا شده بود، هنرمندانی چون جلیل احمد دل‌آهنگ، سمیع دل‌آهنگ، محمدکریم حسن‌پور، حکیم حسن‌پور، عظیم حسن‌پور، مینلا و... به اجرای موسیقی پرداختند. البته باید یادآوری کرد که این کنسرت‌ها با توجه به محتوای خود بیشتر جنبهٔ سرگرمی داشت و تا حدودی عوام‌پسندانه بود که به نظر می‌آید این نوع ارائهٔ موسیقی به موسیقی ما صدماتی نیز می‌زند.

کنسرت استاد غلام‌محمد عطایی در هلند

چندی قبل در یکی از شهرهای کشور

هلند، کنسرت تکتوازی رباب توسط نوازندهٔ چیره‌دست رباب، استاد محمد عطایی اجرا شد و مورد استقبال قرار گرفت. استاد عطایی از شاگردان استاد محمد عمر می‌باشد که بعد از سقوط کابل به دست مجاهدین، راهی هلند شد و در آن‌جا به کارهای هنری مشغول است. وی چندی قبل سفری به جمهوری اسلامی ایران داشت. وی در این سفر، در چندین نشست هنری فرهنگی و در چند مصاحبه رادیویی و مطبوعاتی شرکت جست که از جمله آن‌ها می‌توان به ضبط برنامه در «رادیو دری»، مصاحبهٔ رادیویی با این رادیو و مصاحبهٔ مطبوعاتی با مجلهٔ «دُردی» اشاره کرد.

انتشار «نوروز آوارگان»

در سال گذشته چند اثر هنری در رابطه با موسیقی افغانستان منتشر شد که از این میان می‌توان به کاست «نوروز آوارگان» اشاره کرد. این کاست که توسط حوزه هنری تهران انتشار پیدا کرده، شامل ۴ قطعه موسیقی با آواز آقای عبدالوهاب مددی و با اشعاری از مولانای بلخ، سعدی، خلیل‌الله خلیلی، محمدکاظم کاظمی و دکتر عارف می‌باشد. هرچند این اثر از مشکلاتی نظیر آهنگ‌سازی رنج می‌برد و بیشتر آهنگ‌های پیشین را در خود دارد، برای موسیقی ما که می‌رود در میاهوی ابتدال غرق شود، غنیمتی بزرگ است و باید زحمات

تهیه‌کنندگان آن را قدر دانست.

پخش مجدد آثار کلاسیک و پاپ موسیقی افغانستان

اخیراً در کشورهای اروپایی چندین اثر قدیمی موسیقی افغانستان بر روی صفحه‌های CD و کاست ضبط و پخش شده است. آثاری از هنرمندانی چون استاد محمدحسین برآهنگ، استاد تنو، داکتر صادق فطرت (ناشناس)، رحیم محمودی (ساریان)، استاد نینواز، استاد رحیم‌بخش، حقیقت‌الله خیال و... که این اقدام می‌تواند تا حدی بهبوددهندهٔ وضعیت نابسامان و پر ابتذال موسیقی ما در اروپا باشد. البته ناگفته نماند که اخیراً چندین صفحه CD و کاست از آوازخوانان جوان کشور مثل وحید قاسمی، فرهاد دریا، اسدالله بدیع و حبیبیان آندیشه قادری منتشر شده است که قابل تأمل است و در حد خود آثاری بسیار ارزشمند.

حضور موسیقی افغانستان در چهاردهمین جشنوارهٔ موسیقی فجر

چهاردهمین جشنوارهٔ موسیقی فجر جمهوری اسلامی ایران، بهمن‌ماه ۱۳۷۷ در تهران برگزار شد. امسال نیز مثل سال گذشته تعدادی از هنرمندان موسیقی افغانستان، در این جشنواره شرکت کرده بودند. البته در گذشته حضور هنرمندان افغانستانی به طور افتخاری و غیررسمی بود، ولی امسال با توجه به

بین‌المللی شدن جشنواره، از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران به طور رسمی از هنرمندان موسیقی افغانستان، دعوت به عمل آمد.

در جشنوارهٔ امسال حضور هنرمندان افغانستان نسبت به سال‌های گذشته از رونق بیشتری برخوردار بود و صدای موسیقی افغانستان در اولین روز جشنواره در مجموعهٔ ورزشی آزادی طنین افکند شد و نسیمی از موسیقی اصیل افغانستانی بر جان و دل مشتاقان حاضر در محفل وزید.

در برنامه‌های اجرا شده اشعاری عرفانی از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بیدل دهلوی، حافظ، سعدی و برخی اشعار محلی به خوانش گرفته شد که با استقبال حاضران در محفل مواجه شد.

اعضای گروه هنرمندان شرکت‌کننده در این جشنواره عبارت بودند از:

- جلیل احمد دل‌آهنگ (آوازخوان و نوازندهٔ هارمونی)
- محمدکریم حسن‌پور (نوازندهٔ رباب)
- عبدالسمیع دل‌آهنگ (نوازندهٔ طبله)
- محمدبنی محمدی (همخوان)
- علی حیدری (همخوان)
- آرش عزیزی (همخوان)

کنسرت گروه خوشنواها در تهران

در ماه دلو سال جاری، گروه موسیقی خوشنواها به دعوت رسمی بانک کشاورزی جمهوری اسلامی ایران در تهران به اجرای برنامه پرداختند. در این برنامه که با استقبال پرشور ایرانیان مشتاق مواجه شد، برادران خوشنواز به سرپرستی استاد رحیم خوشنواز به اجرای قطعات موسیقی اصیل افغانستان پرداختند.

در این برنامه محمود خوشنواز آوازخوان گروه با اجرای چند ترانه ملی و محلی، شونندگان خود را تا آسمان بیکرانۀ عشق همراهی کرد.

شاید بتوان گفت که بعد از سال‌ها این نخستین بار بود که بار دیگر خوشنواها توانستند دورهٔ جمع شوند و به طور رسمی به اجرای برنامه بپردازند. اعضای گروه خوشنواها که در این برنامه اشتراک داشتند، عبارت بودند از:

- رحیم خوشنواز (نوازندهٔ رباب)
- نعم خوشنواز (نوازندهٔ طبله)



- نسیم خوشنواز (نوازندهٔ رباب)
- مسعود خوشنواز (نوازندهٔ سُرمتل)
- غلام ولی خوشنواز (نوازندهٔ دوتار)
- محمود خوشنواز (آوازخوان و نوازندهٔ هارمونی)

سرزمین من، گازی تازه از داوود سرخوش

«سرزمین من» اجراهای آوازی آقای داوود سرخوش است که اخیراً به صورت CD در لندن انگلستان منتشر شده. این اثر جدید که با همکاری امیرجان صبوری و حبیب‌الله‌جان منتشر شده است، ۱۲ ترانه را در خود دارد:

یا مولا علی، ای زمانه، مسافر، سرزمین من، دل من شکوه مکن، به ای مُلکای مردم، ای دل ای دل و ای مردم عنوان قطعاتی است که شعر و آهنگ آن را آقای امیرجان صبوری ساخته و قطعات کوچک‌ساز شب، همچو من شمی و باز دل می‌تپد از ساخته‌های خود داوود سرخوش است و با شعرهایی از هوشنگ ابتهاج «سایه» اخوان ثالث، و اخگر، جره‌جو، عنوان آهنگ محلی است که به لهجهٔ هزارگی اجرا شده و شعر و آهنگ آن را خود سرخوش ساخته‌است و می‌توان آن را از قوی‌ترین کارهای این مجموعه به شمار آورد. خود سرخوش در مورد این مجموعه می‌گوید: «سرزمین من، زمزمه‌های دل‌انگیز و در عین حال غم‌انگیزی است که در فضای سستگین و اندوهبار آوارگی در کوچه پس‌کوچه‌های غربت از «آهنگ» تا «شعر»

ساخته و سروده شده و بیانیگر دردها، مصیبت‌ها و ویرانی‌هایی است که از سال‌های دور تا هم‌اکنون لحظه‌لحظه‌های زندگی مردم ما را غم‌آچین ساخته است.

در «سرزمین من» از «شاعر» تا «آهنگ‌ساز» و از آوازخوان تا تارهای «دمبوره» و «رباب» هم‌نوا و یکصد از «شکسته شدن شاخه با گل» و «بسی‌ونایی زمانه» و از جدایی‌ها حکایت می‌کند.

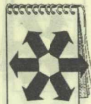
«سرزمین من» تصویرگر «یلدا شب» خلق پاره‌برهنه و سرزمین سوخته و ویران شدهٔ افغانستان است.

انتشار کاست «نوای افغان» در ایران

«نوای افغان» نخستین اثر آوازخوانی برادران دل‌آهنگ است که به تازگی شرکت آوای برگ با همکاری حوزهٔ هنری آن را به بازار موسیقی ایران عرضه کرده‌است. این اثر ۹ ترانه با صدای زنده‌یاد علی‌احمد دل‌آهنگ و جلیل احمد دل‌آهنگ و یک قطعه موسیقی بدون کلام را در خود جای داده‌است. در این اثر از نوازندگی استاد محمدرحیم خوشنواز، غلام‌سخی رسولی، علی‌احمد دل‌آهنگ، جلیل احمد دل‌آهنگ، محمدکریم حسن‌پور، محمدعظیم حسن‌پور و عبدالسمیع دل‌آهنگ استفاده شده‌است.

پی‌نوشت:

۱ - چست منطقه‌ای است در ولایت هرات واقع در غرب افغانستان





برگزاری هفتمین مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان

هفتمین مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان از سوی دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امر افغانستان در تهران برگزار گردید.

در این مجمع که از دوم تا پنجم حوت ۱۳۷۷ در تالار وزارت کار برگزار شده بود علاوه بر علما و شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و علمی افغانستانی، رئیس مجلس، فرمانده کل سپاه پاسداران، نماینده وزارت امور خارجه ایران حجت‌الاسلام ابراهیمی نماینده آیت‌الله خامنه‌ای در امور افغانستان نیز سخنرانی نمودند.

در مجمع امسال نسبت به سالهای گذشته مهمانان کمتری دعوت شده بودند. تشکیل دبیرخانه برای مجمع از نوآوریهای آن به شمول می‌رفت که اعضای آن از میان شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی افغانستانی انتخاب شده و ریاست و گرداندگی مجمع هم به عهده همان دبیرخانه گذاشته شده بود. مباحث گوناگون سیاسی، فقهی و کلامی از سوی مدعوین در این مجمع ارائه گردید.

سمنیار شهید مزاری در قم

بمناسبت چهارمین سال شهادت استاد عبدالمعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان از سوی «بنیاد رهبر شهید بایه مزاری» سمنیار یک روزه‌ای تحت عنوان «سومین سمنیار شناخت شخصیت رهبر شهید استاد مزاری» در تالار مصومیه شهر قم به تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۲ برگزار گردید.

مهمانان شرکت‌کننده در این سمنیار نمایندگان مجامع و کانون‌های فرهنگی و شخصیت‌های علمی و اهل قلم بودند. دعوت‌شدگان پیرامون ابعاد مختلف شخصیت و اندیشه آن شهید به ایراد سخنرانی و ارائه مقاله پرداختند. دکتر محمدامین احمدی، عباس بصیر، محمد فیاض ارزگانی، خانم کریمه توسلی و محمداکظم جعفری از جمله سخنرانان و ارائه‌دهندگان مقاله در این سمنیار بودند.

در پایان این سمنیار شب شعری برگزار شد که شاعران معاصر سروده‌های خود را در رثای شهید مزاری به خوانش گرفتند. محمدشرف سعیدی محمدبشیر رحیمی، موحد بلخی و... از جمله شاعرانی بودند که سروده‌های خود را ارائه کردند.

هفتمین کنگره شعر و قصه طلاب در تبریز

هفتمین کنگره شعر و قصه طلاب سراسر کشور از ۲۶ تا ۲۸ عقرب ۱۳۷۷ در شهر تبریز زادگاه مفسر بزرگ قرآن علامه محمدحسین طباطبایی و با تجلیل از مقام ادبی ایشان برگزار گردید.

در این کنگره که برگزارندگان کنگره سالهای قبل دعوت شده بودند، علاوه بر طلاب شاعر و قصه‌نویس سراسر کشور ایران، طلاب قصه‌نویس و شاعر مقیم حوزه‌های علمیه ایران از کشورهای افغانستان، عراق، بحرین، عربستان و پاکستان نیز شرکت داشتند. حضور موفق و مؤثر شاعران و قصه‌نویسان افغانستانی در این کنگره همچون سالهای قبل چشمگیر و مثال زدنی بود.

بیش از ۲۰ شاعر و قصه‌نویس مطرح مهاجر تازه‌ترین آثار خود را ارائه نموده و مورد تشویق و تجلیل قرار گرفتند. سیدابومطالب مظفری، محمدشرف سعیدی، سیداندر احمدی، سیداسحاق شجاعی، میلاد بلخی، سیدحیدر علوی نژاد بلخی، سیدرضا محمدی، شهناز ایرج و... از مدعوین و شرکت‌کنندگان این کنگره سه روزه بودند.

در پایان کنگره هیأت داوران پس از بررسی آثار شرکت‌کنندگان تعدادی از شاعران و قصه‌نویسان را به عنوان برگزارندگان کنگره اعلام نمودند که در میان برگزارندگان سه نفر از شاعران و قصه‌نویسان ما نیز حضور داشتند. سیدحسین موحد بلخی و محمدبشیر رحیمی در زمینه شعر و سیداسحاق شجاعی به عنوان نفر اول در زمینه قصه از سوی هیأت داوران انتخاب و اعلام شدند.

بپورسیه هنجرویوان افغانستانی در رشته فیلمسازی

مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران، از تابستان امسال، تعدادی از جوانان افغانستانی علاقه‌مند به هنر سینما را از طریق آزمون ورودی به صورت بورسیه پذیرفته که در طی یک دوره هجده ماهه به یادگیری این هنر معاصر همت بگمارند. شیوه آموزش برای این جوانان، به صورت یک دوره عمومی (ترم اول) و سپس رشته‌های تخصصی خواهد بود.

موضوعاتی که برای ترم نخست در نظر گرفته شده، این‌هاست: عکاسی و فیلمبرداری، آشنایی با هنرهای تجسمی، تاریخ و سیر تحول سینما، تحلیل فیلم، آشنایی با هنرهای نمایشی، فیلمنامه‌نویسی، شناخت سینما، کارگردانی و کار عملی، تدوین، گزیم، صداپردازی و صداگذاری و جلوه‌های ویژه. همچنین

جلسات فوق‌العاده نمایش فیلم نیز برای هنجرویوان در نظر گرفته شده است.

با پایان یافتن ترم نخست و نوشتن یک پایان‌نامه، استعدادهایی و رشته‌سنجی برای این دانشجویان صورت می‌گیرد که بقیه دوره آموزش در چند رشته مهم از جمله فیلمنامه‌نویسی، فیلمبرداری، کارگردانی و تدوین به صورت تخصصی دنبال خواهد شد و سایر دروس نیز به شکل جنبی تدریس می‌شود.

مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی از امکانات و تجهیزات بسیار خوبی برخوردار است که دانشجویان هنجروی افغانستانی در مدت آموزش از آن‌ها بهره خواهند گرفت تا در پایان دوره، به تخصص مورد علاقه‌شان در هنر سینما دست یابند.

در میان این هنجرویوان، تعدادی از شاعران جوان نیز به چشم می‌خورند.

درگذشتگان

باخبر شدیم که بجمد داوود غزنوی نوازنده زبردست تنبور و سه‌تار، به دیدار حق شتافته است. او متولد غزنی و فارغ‌التحصیل لیسه حبیبیه کابل بود و ضمن نوازندگی، در خطاطی و طرزحی نیز دست داشت. غزنوی سال‌ها در تلویزیون کابل به عنوان آذین‌بخش و طراح عنوان‌بندی برنامه‌ها مشغول بوده و یادگارهایی از خود به جای گذاشته است.

هنرمند سال‌های گذشته رادیو تلویزیون افغانستان، زنده یاد نیک‌محمد، به کاروان رفته پیوست. نیک‌محمد تنبورنواز با مهارت وطن، در کنار آوازگی در کمپ ناصر باغ پشاور، تن از غربت خاک کشید و عالم موسیقی کشور ما را دافدار ساخت.

درگذشت نویسنده و خبرنگار زبده کشور مرحوم غلامحضر کروشان نیز در ۱۴ عقرب ۱۳۷۷، همکاران مطبوعاتی و فرهنگی را در سوگ نشاند. کوشان، سال‌های زیادی را در عرصه فرهنگ مکتوب و ژورنالیزم افغانستان به تلاش و تکاپو گذراند و محصول آن سال‌ها نیز، نشر مجله نامه خراسان، و سپس نشریه «امید» در آمریکا و برای مهاجران است. همچنین آثار قلمی او دربرای تاریخ و کلتور افغانستان یادگارهایی است گرامی.

دژدری ضایعه از دست رفتن این عزیزان را به عالم هنر و مطبوعات سوگمندان تسلیت می‌گوید. روانشان شاد باد.

ترجمه کتاب پشت کوه قاف

کتاب پشت کوه قاف، مجموعه افسانه‌های عامیانه هزارستان نوشته محمدجواد خاوری که از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان منتشر شده و مورد استقبال علاقه‌مندان و پژوهشگران فرهنگ بومی قرار گرفته است، اخیراً توسط پرفسور سیدشرف‌ت عباس، رئیس شعبه فارسی دانشگاه بلوچستان پاکستان، به زبان اردو ترجمه شده‌است. مترجم، طی نامه‌ای به نویسنده اظهار داشته است: «من از چند ماه قبل به ترجمه کتاب شما به زبان اردو شروع کرده و در راه برگرداندن درست آن، به قدر کافی سعی بلوغ مبدول داشتم و می‌خواهم چنانچه اجازه شما باشد، آن را به شکل کتاب برای مطالعه پاکستانی‌ها عرضه کنم.»

خاکستر و خاک

رمان خاکستر و خاک» از عتیق رحیمی مهاجر افغانستانی مقیم فرانسه، در پاریس نوشته شده است. امیدواریم که آن نویسنده گرامی، توفیق چاپ رمانش را بیابد.

پیدایش و انکشاف داستان معاصر

فرید بیژن در حال تدوین رساله دکتورای خودش پیرامون پیدایش و انکشاف داستان معاصر در افغانستان است. وی اکنون مقیم استرالیا است و نیز تلاش دارد تا دفتری از داستان‌های معاصر کشور را با کمک دوستان ایرانی‌اش فراهم نماید. همچنین ایشان درصدد است که دفتری از داستان‌های معاصر

افغانستان را به زبان انگلیسی به چاپ برساند. از جمله فعالیت‌های وی، تدارک و تهیه فرهنگ داستان‌پردازان معاصر افغانستان به انگلیسی است. آرزوی توفیق بیشتر از پیش برایش داریم.

کوچه ما

دکتر اکرم عثمان نویسنده معاصر افغانستانی که در سویدن به سر می‌برد، از سال‌ها پیش نوشتن رمان بلند «کوچه ما» را شروع کرده است. امیدواریم که توفیق نصیب این نویسنده بزرگوار گردد و انتظار اتمام و چاپ رمان منگور پایان یابد.

فصل دیگر

خالد نویسا نویسنده مهاجر مقیم پیشاور پاکستان، در حال نوشتن رمانی است که چندی قبل شروع به نوشتنش کرده است. از این نویسنده، قبلاً مجموعه داستانی با نام فصل پنجم چاپ شده و مجموعه داستان دیگری نیز آماده چاپ است.

جلسه نقد داستان

جلسه نقد و بررسی داستان، از تاریخ ۱۳۷۷/۵/۱۲ هر هفته عصر آدینه در محل دفتر فصلنامه دژدری برگزار شده و هنوز هم ادامه دارد. در این برنامه با شرکت داستان‌نویسان مهاجر از برادران و خواهران تشکیل می‌شود. داستان‌های اعضای جلسه و همچنین بعضی از داستان‌های نویسندگان داخل کشور و آثار خارجی مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد. قابل یادآوری است که تاکنون ۲۹ عصر قصه ترتیب یافته است.

آموزش داستان

دوره فشرده آموزش عناصر داستان هر هفته دوشنبه ساعت ۲ عصر در محل دفتر فصلنامه دژدری تدویر شد که در آن، عوامل و عناصر داستان، برای داستان‌نویسان جوان مهاجر از خواهران و برادران ارائه گردید. این برنامه در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۲ پایان یافت.

جلسه نقد و آموزش شعر

جلسه نقد و آموزش شعر هر هفته صبح آدینه با حضور شاعران برجسته مهاجر در محل دفتر فصلنامه «دژدری» برگزار می‌شود. در این برنامه، علاوه بر نقد اشعار شاعران حاضر، در جلسات ویژه‌ای به نقد و بررسی سبک و شیوه شاعران پیشگام و صاحب‌سبک جلسات ویژه، شعرهای نمایوشچ و احمد شاملو نقد و بررسی شده است. قبل از آغاز برنامه نقد، برنامه آموزش عناصر شعر نیز برای نوآموزان دایر است.

ارسطاطالیس و سبب - رازهای دایه پیر

اعظم رهنورد زریاب نویسنده معاصر کشور مقیم مون‌بلیه فرانسه، در حال نوشتن رمان‌های «ارسطاطالیس و سبب» و «راز دایه پیره» است. آرزوی توفیق و طول عمر برای این نویسنده گرامی داریم.

در شماره ۵ دژدری گفت و گویی داشتیم با نویسنده معاصر آقای رهنورد زریاب که متأسفانه اشکالات چندی در آن راه یافته بود. ایشان طی نامه‌ای موارد چندی را خاطر نشان کرده‌اند که با پوزش چنین توضیح می‌شود:

صفحه ۱۰ ستون اول سطر ۲۸ پس از شوند این واژه‌ها از چاپ افتاده‌اند: «در نتیجه این تشریها، کتابها در تحویله‌نامه»

همین صفحه ستون دوم سطر ۳۰ پس از واژه «سازمانی» این کلمات از چاپ بازمانده‌اند: «دیگر اصل ایدیالوژیک براساس اصل اول، یعنی اصل سازمانی» و پس از این واژه یعنی حذف گردد.

همین صفحه ستون سطر ۲۲ پس از کلمه «حزب» کلمه حذف شود و این کلمات اضافه گردند: «باشند. براساس اصل ایدیالوژیک، لازم بود که»

صفحه ۱۲ ستون دوم سطر ۲۷ به جای «زبان و ادبیات»، «زبان ادبیات» خوانده شود.

صفحه ۱۳ ستون اول سطر ۱۴ پس از «ادبی دیگری» واژه‌های «اشکارا سر ستیزه داشتند» و حذف شوند در سطر بعد. پس از «سیاسی، ایدیالوژیک» اشکارا سر ستیزه داشتند افزوده شود.

همین صفحه ستون سطر ۲۴ «سالامبور» به سالامبو تصحیح می‌شود.

همین صفحه ستون دوم سطر ۹ به جای «جنبش انقلابی»، «جنبس انقلابی» بیاید.

